نگاه

چرا آستانه تحمل افراد در زندگی کاهش پیدا کرده است؟

ایلنا: «سعید معیدفر» جامعه‌شناس درباره چرایی کاهش آستانه تحمل افراد در جامعه به عنوان یکی از عوامل اصلی منجر به طلاق بین زوجین گفت: زمانی که یک فرد قدرت پیش‌بینی نسبت به آینده را از دست می‌دهد و کنترل چندانی بر زندگی روزمره خود ندارد، معمولا این فرد ممکن است دچار چنین مشکلی شود و با عدم پیش‌بینی اوضاع، هر رفتار نابهنجاری انجام دهد. وضعیت جامعه ایرانی نیز اکنون همین‌گونه است. درواقع زمانی فرد کنترل خود را از دست می‌دهد و آستانه تحملش پایین می‌آید که هیچ نوع ارزیابی نسبت به زندگی آینده و شرایط خودش ندارد.

او ادامه داد: اما برعکس اگر جامعه‌ای براساس نظم خاصی پیش‌بینی‌های لازم را برای اعضای خود فراهم کند و آنها بتوانند براساس هنجارها، قانون‌مندی‌ها و براساس عرفی که پایدار است زندگی کنند، اعضای آن جامعه می‌توانند ارزیابی مناسبی برای رفاه و اشتغال و آینده خود و فرزندان‌شان انجام دهند. بنابراین در این شرایط افراد چنین جامعه‌ای تلاش می‌کنند بهنجار رفتار کنند و خویشتن‌داری از خود نشان دهند و اتفاقات کوچک موجب واکنش ناخودآگاه و عصبی آنها نمی‌شود و فرد با یک برخورد مناسب و منطقی موضوع را با طرف مقابل فیصله می‌دهد.

رئیس سابق انجمن جامعه‌شناسی ایران در تحلیل خود درباره تبعات عدم خویشتن‌داری افراد در خانواده گفت: هرآنچه در جامعه می‌گذرد، خانواده را که یکی از نهادهای جامعه است و بسیاری از نهادهای دیگر را هم تحت تأثیر این فرایند قرار می‌دهد. لذا طبیعی است زمانی که واقعیات موجود جامعه و سطح انتظارات در زندگی خانوادگی افراد نامتعادل باشد و به نحوی روابط آن خانواده، روابط اجتماعی اعضا و نیازهای خانواده تأمین نشود، طبعا افراد قدرت کنترل رفتار خود را از دست می‌دهند.

او افزود: با افزایش تورم، بیکاری و مشکلات شدید اقتصادی متأسفانه عملا امکان زیست اولیه برای برخی از افراد جامعه ممکن نیست و سرپرست خانواده نمی‌تواند حوائج و نیازهای آن را برآورده کند و این فرد حتی ممکن است غیر از مسائل اقتصادی، در سطح جامعه و در محل کار به دلیل عدم مدیریت مناسب دچار زیان شود و همین وضعیت پریشان را ناخودآگاه به درون خانواده سوق دهد. در چنین شرایطی طبیعی است که افراد خانواده به‌ویژه سرپرست خانواده و اگر مرد و زن هر دو شاغل باشند، هردوی آنها در خانه تعادل روحی و روانی نخواهند داشت و آثار مشکلات و گرفتاری‌های درون جامعه بر زندگی آنها تأثیر می‌گذارد.

در جامعه امروز خانواده به‌تنهایی بار مشکلات نهادهای از دست رفته را به دوش می‌کشد. او افزود: نکته مهم‌تر این است که یک جامعه از نهادهای متعدد تشکیل شده و افراد در هرکدام از این نهادها نقش دارند و فعال هستند. تمام این نهادها با یکدیگر ارتباط و تعامل دارند و با کمک به هم، به یکدیگر سرویس متقابل ارائه می‌دهند. وقتی در جامعه سایر نهادهای اجتماعی از کار افتاده باشد و صرفا فقط نهاد اجتماعی فعال خانواده باشد، بدیهی است که تمام فشارها و مشکلات جامعه که باید میان نهادهای مختلف تقسیم شود که بخشی هم به خانواده برگردد، بر دوش نهاد خانواده قرار می‌گیرد و خانواده یک بار بسیار اضافی که بار فقدان نهادهای دیگر است را هم به دوش می‌کشد. او به ذکر مثالی به تشریح موضوع پیش‌گفته پرداخت و گفت: برای مثال خانواده‌ای را در نظر بگیرید که دارای فرزندانی است و این فرزندان امروزه امکان اینکه استقلال پیدا کنند را ندارند؛ چون سایر نهادهای دیگر که باید وظیفه خود را انجام دهند تا فرزندان جوان برای داشتن خانواده و شغل به استقلال برسند، وجود ندارد و درنهایت فرد تا سنین بالا در خانواده به سر می‌برد و تمام مشکلات و بحران‌ها را به خانواده و سایر اعضای آن انتقال می‌دهد و بار اقتصادی روانی خود را بر خانواده تحمیل می‌کند. از سوی دیگر، نگرانی خانواده‌ها نسبت به آینده آنها نیز بر روابط بین اعضا تأثیر می‌گذارد و نهایتا این خود به مشکلات دیگر می‌افزاید. در مجموع می‌توان گفت در جامعه امروز ما نهادهای دیگر از کار افتاده و خانواده به‌تنهایی بار تمام مشکلات را به دوش می‌کشد و برخی از آنها درنهایت از پا در می‌آیند.

به گفته معیدفر وقتی مکانیزم‌های حیات اجتماعی تضعیف می‌شوند و انسان‌ها نقش جدی خود را برای بقا جامعه از دست می‌دهند و در مجموع منفعل می‌شود، ناخودآگاه این موضوع بر اقتصاد تأثیر می‌گذارد و اقتصاد هم تضعیف می‌شود؛ چون همه باید به نحوی در تولید و توسعه کارآفرینی در حوزه اقتصاد نقش داشته باشند، اما از آنجایی که این مکانیزم‌های از کار افتاده، چنین فرصتی را ایجاد نمی‌کنند، لذا در عرصه‌های مختلف مانند حوزه‌های روابط اجتماعی، اقتصادی و ارزش‌های اخلاقی اختلال ایجاد می‌شود. در برخی مناطق کشور با وجود مشکلات اقتصادی بیشتر اما گرفتاری‌های خانوادگی کمتر است

این جامعه‌شناس با اشاره به اینکه بخشی از فروپاشی خانواده علاوه‌بر آنچه به آن اشاره شد به تحولات فرهنگی اجتماعی بازمی‌گردد، درباره تأثیر عامل جغرافیایی بر فروپاشی یا دوام خانواده در جامعه ایرانی افزود: برای نمونه در مناطق توسعه‌یافته‌تر سبک زندگی افراد تغییر یافته و تأثیراتی را برخانواده گذاشته که باید مستقلا بررسی شود. برای مثال در مناطقی مانند تهران و کلان‌شهرها که نسبتا توسعه‌یافته‌تر از حاشیه کشور هستند با یک نوع تنوع فرهنگی و تحولاتی در سبک زندگی جدید مواجه هستیم که ناخواسته بر مسئله ازدواج و طلاق تأثیرگذار است. در برخی مناطق حاشیه‌ای کشور شاید مشکلات اقتصادی بیشتر باشد اما چون هنوز روابط قومی، طایفه‌ای و نهادهای پیشین فعال هستند، در آنجا ممکن است برخی گرفتاری‌های خانوادگی کمتر باشد. به‌رغم اینکه چالش‌های اقتصادی بیشتر است اما در مناطقی مانند تهران و کلان‌شهرها از آنجایی که نهادهای اجتماعی پیشین تضعیف شدند و نهادهای دیگری جایگزین آنها نشده و خانواده تنهاست، کوچک‌ترین مشکل اقتصادی یا مشکلات دیگر آن خانواده را از پا در می‌آورد.

او با اشاره به ضعف و فقدان نهادهای اجتماعی و در نتیجه تنهابودن خانواده‌ها گفت: متأسفانه در کلان‌شهرها به دلیل مداخلاتی که از بالا انجام شده این نهادهای جدید نتوانستند جایگزین نهادهای پیشین از دست رفته شوند. به همین دلیل در کلان‌شهرها خانواده بسیار بیشتر تحت فشار است تا در مناطقی که کمترتوسعه‌یافته است؛ چون هنوز نهادهای سابق تأثیرگذار است و می‌تواند از خانواده حمایت کند.

«امان‌الله قرایی‌مقدم»، جامعه‌شناس، به ارزیابی خود درباره علت کاهش آستانه تحمل افراد در جامعه به عنوان یکی از عوامل اصلی منجر به طلاق بین زوجین پرداخت و گفت: در برهه‌هایی، هرساعت حدود ۲۱ طلاق صورت می‌گرفت که این مسئله نشان می‌دهد بیشتر ازدواج‌ها احساسی و بدون منطق است. در حقیقت جوانان بدون شناخت کافی از یکدیگر، بدون مطالعه، دوراندیشی و نداشتن آمادگی به لحاظ اقتصادی تصمیم به ازدواج می‌گیرند که این شرایط کاهش آستانه تحمل زوجین و در نتیجه فروپاشی خانواده را در پی دارد. او ادامه داد: از طرفی وقتی بیشتر افراد جامعه مشکل معیشتی دارند و این گرانی و تورم هر روز روند صعودی دارد، بالطبع بر سلامت افراد خانواده به‌ویژه زنان تأثیر می‌گذارد و آستانه تحمل و سازش آنها را در خانواده کاهش می‌دهد و با اندک بهانه‌ای، روابط متلاشی می‌شود. لذا شاهد هستیم که حرمت‌ها میان زنان و مردان در برخی خانواده‌ها از میان رفته است و ما شاهد فروپاشی بیشتر بنیان این خانواده‌ها هستیم.

همه یک بار می‌میرند، کولبرها هر روز

علی فرهمند
مدیر اجرائی دیده‌بان حقوق بشر کردستان ایران

کودک اهل پاوه، گیلانغرب، قصرشیرین، مریوان، سردشت، اشنویه، بانه، نوسود، پیرانشهر و بوکان که تمام دوران نوجوانی خودش را در رؤیای کارهای بزرگی که می‌خواهد در آینده انجام دهد می‌گذراند، چه می‌شود که آغوش برای مرگ می‌گشاید و مجبور می‌شود تنه به تنه مرگ حرکت کند؟

صحبت از کولبرهاست؛ کسانی که دیده نمی‌شوند یا اشتباه دیده می‌شوند. اشاره به آنها همیشه با برچسب مذمت و بدگویی بوده است. افرادی که برف‌ها، رفیق‌شان؛ سنگینی بار، همراه‌شان؛ بلندای کوه‌ها، مسیرشان؛ مین‌های زمین زیر پایشان و مأموران در انتظارشان هستند. چطور می‌شود که نوجوانی با آن امید و آرزو به جایی می‌رسد که با خود می‌گوید «می‌توان بر خود گوارا کَرد مرگ تلخ را/ زندگانی را به خود هموارکردن مشکل است»!

اینکه بگوییم هرروزه به جمعیت کولبران اضافه می‌شود، اینکه الان دیگر کولبری شغل هزاران نفر در شهرهای مرزی است، اینکه هرساله ده‌ها نفر با پیشه کولبری جان خود را از دست می‌دهند، همه و همه، تکرار مکررات است و متن حاضر دنبال اثبات آنها نیست. مسئله ما چرایی این اتفاق است. چه می‌شود که کارگری کار خودش را رها می‌کند؟ چه می‌شود که کشاورزی دست از زمینش می‌شوید؟ چه می‌شود که نوجوان ۱۴ساله کُرد، آرزو و آمال خود را آن‌قدر دست‌نایافتنی می‌یابد که به دل کوه می‌زند؟ آیا شده به این فکر کنیم که کوه‌های صعب‌العبور و مرزهای پر از تیر و مین چه آورده‌ای برای کولبر دارد که زندگی همراه با آرامش شهر و روستا از پس تأمین آن برنمی‌آید؟

«همه یک بار می‌میرند، کولبرها هر روز» قابل درک نیست مگر اینکه به جای کولبرها زندگی کنیم، با ترس هم‌آغوش شویم و با مرگ همراه. آشنایی با زندگی کولبرها، آشنایی با جاده‌های مرزی صعب‌العبور، ناهمواری‌های پرپیچ‌وخم، تصادفاتو، سقوط از کوه؛ اینها همان چیزهایی است که به سبب‌شان عده‌ای جان خود و عده‌ای دیگر عضوهایی از بدن‌شان را از دست می‌دهند. اینها مخاطراتی هستند که کولبران در ترددهایشان با آنها دست‌وپنجه نرم می‌کنند. اگر می‌گوییم کولبرها هر روز می‌میرند، سخنی دور از واقع و اغراق‌آمیز نیست؛ سفر در کوه، سوغاتی‌هایی به همراه دارد که رفیق روز و شب کولبر می‌شود. دیسک کمر به همراه آسیب‌های جسمی در پا همچون رگ به رگ شدن، دررفتگی، گرفتگی، شکستگی، قطع پا، درد شدید و آرتروز معمولا کمترین توشه‌ای است که اکثر کولبران از این مسیر همراه خود می‌آورند. علاوه بر این آسیب‌های جسمانی، آسیب‌های روانی و روحی گسترده همچون استرس، پرخاشگری، عصبانیت، افسردگی، خودکم‌بینی و عدم اعتمادبه‌نفس، احساس طردشدن، گوشه‌گیری و سرافکندگی نیز دامن‌گیر اکثر کولبران است و علل مختلفی نیز دارد؛ نارضایتی شغلی، تناسب‌نداشتن کولبری با تحصیلات کولبران، نگرش و واکنش منفی مردم به کولبری، ترس و استرس هنگام کولبری، قرارگرفتن در معرض خطر، دستمزد ناچیز و کار سخت و منزلت اجتماعی پایین ازجمله برجسته‌ترین موارد است. با همه این مصائبی که اشاره شد، نباید برای مسئولان حکومتی، تصمیم‌گیران اقتصادی و مأموران نظامی سؤال ایجاد شود که چرا یک انسان به وسیله این کار با جان خودش قمار می‌کند؟ این همه در تقبیح کولبری صحبت شده، اما آیا علامت‌سؤالی ذهن آنها را درگیر نکرده است که چه اتفاقی در زیست این افراد مرزنشین افتاده که این حجم از آسیب‌های روحی و روانی، مشکلات جسمی، انزوا، طردشدگی اجتماعی و خطرات طبیعی و غیرطبیعی را برای اندک دستمزدی به جان می‌خرند؟

بیایید برگردیم سر اصل ماجرا؛ اصلا فرض کنیم هر برچسبی که به این افراد زده می‌شود درست است! کولبری قبیح، مذموم، ناپسند، مضر برای اقتصاد کشور و هر چیز بد که خود کولبرها از آن بیشتر از هرکس آگاهی دارند؛ اما آیا این صحبت‌ها دردی را دوا می‌کند؟ اینکه این افراد را متهم کنیم، دادگاهی کنیم، جریمه کنیم و به زندان بیندازیم، صورت‌مسئله را حل می‌کند؟ راهکار در تیر و مین است یا درمان ریشه‌ای؟

چرا یک فرد باید خودش را در این وادی که نتیجه‌ای جز مرگ و آسیب ندارد بیندازد جز اینکه صائب می‌گوید «فارغ نشویم یک دم از فکر معاش/ ای مرگ بیا که زندگی ما را کُشت».

اکثر مقالات و پژوهش‌هایی که مقوله کولبری را از ساحت بنیادین و چرایی مورد تدقیق و بررسی قرار داده‌اند، علت را در شاخص‌های ضعیف توسعه اقتصادی در شهرهای مرزنشین یافته‌اند. بی‌کاری و فقر مهم‌ترین دلیل رواج کولبری است؛ مگر جز تنگدستی، امر دیگری می‌تواند انسان را به پذیرش این خطرات مجبور کند؟ نبود زیرساخت‌های اقتصادی، عدم سرمایه‌گذاری، نبود برنامه‌ریزی درازمدت در راستای ایجاد اشتغال پایدار، تضعیف شیوه‌های سنتی تولید به معنای رهاکردن باغ‌ها به علت عدم صرفه کشاورزی، ترک صنایع‌دستی و رهاکردن دامداری، قاچاق دام و نبود حمایت دولتی منجر به یک شکاف و تفاوت عمیق بین مناطق مرکزی و مرزی ایران شده و پدیده کولبری مولود این شکاف است. باید گفت این نگاه بیشتر برآمده از یک ذهنیت امنیتی است که شهرهای مرزی را تنها از دریچه گسل جنگ‌ها و ناآرامی‌ها می‌بیند و ترجیح می‌دهد از سرمایه‌گذاری اقتصادی در این مناطق به دلیل آسیب‌پذیربودن آنها خودداری کند.

تا اینجا گفتیم که اگر انسانی در یک مسیر پرپیچ‌وخم به دل کوه می‌زند و شانه به شانه مرگ حرکت می‌کند، چیزی را آن سوی مرزها پیدا کرده که در شهر و روستای خودش گم کرده است؛ یعنی «سرمایه و کار». اما راه‌حل چیست؟ راهکار، تنبیه، مذمت، توصیه اخلاقی یا بی‌توجهی است؟ این همه سال اتخاذ این روش‌ها از جمعیت کولبران کم کرد؟ چه شد که یک پدیده جدید و محدود در اوایل انقلاب ۵۷، به مسئله اصلی شهرهای مرزی مبدل شد؟ باید چشم‌ها را باز کنیم؛ باید سر از برف بیرون بیاوریم و عمیق نگاه کنیم، راهکار مناسب، زدن ریشه‌های این درخت در حال رشد است. تا چه زمان با نگاه‌های سطحی، شاخ و برگ‌های آن را کوتاه کنیم؛ تا وقتی این درخت ریشه در خاک دارد، وضعیت بدتر می‌شود.

اما ریشه این درخت چیست؟ جواب، فقر، بی‌کاری و عدم توسعه اقتصادی شهرهای مرزی است. باید این نگاه مرکز-پیرامونی را کنار گذاشت؛ نگاهی که باعث شده هرچه از کانون‌های مرکزی قدرت دور شویم و به شهرهای حاشیه‌ای برسیم، سطح برخورداری از خدمات، فرصت‌ها و امکانات کاهش پیدا کند. باید اصلاحات ساختاری ایجاد کرد. باید زمینه ایجاد مشاغل پایدار به‌خصوص در مناطق روستایی را فراهم کرد. باید صنعت گردشگری و بوم‌گردی را با توجه به پتانسیل‌های طبیعی و فرهنگی این مناطق تقویت کرد. حتی اگر بخواهیم با عینک امنیتی و نظامی نیز به این مسئله نگاه کنیم، رشد و توسعه اقتصادی مرزها منشأ امنیت است؛ چراکه از مهاجرت ساکنان و خالی‌شدن این مناطق جلوگیری می‌کند و می‌دانیم خالی‌شدن مرزها از سکنه و ضعیف‌شدن آنها چه خسارات امنیتی را برای کشور به دنبال دارد.

نکته دیگر توجه به بازارچه‌های مرزی است؛ راهکاری معقول و عملی اندیشمندانه که با ایجاد زیرساخت‌ها و با برنامه‌ریزی اصولی و استفاده از توان و گنجایش منطقه، منجر به رسمی‌کردن فعالیت کولبران در شکل و قالبی دیگر می‌شود که کرامت انسانی آنها را حفظ می‌کند. از این‌رو باید با سازوکارهایی زمینه افزایش مشارکت روستاها و فعالیت در بازارچه‌های مرزی را فراهم کرد و با آموزش روش‌های نوین تجارت و آشنایی با مقررات صادرات و واردات برای روستاییان مرزی و رسمیت‌بخشیدن به تجارت کالا، شهرهای مرزی را در اولویت ارائه کالاها و خدمات قرار داد.

در نهایت باید گفت کولبری یک شیوه معیشتی بوده و انتخاب آن از روی اجبار است؛ لذا نکته اصلی تغییر نگاه به این پدیده است. از ساحت سیاست‌های جرم‌زدایی باید به شکلی دیگر برنامه‌ریزی کرد. در قوانین و نحوه برخورد نیروهای نظامی بازنگری لازم است. کولبر، قاچاقچی نیست؛ صرفا کسی است که قربانی جغرافیای زیستی و نابرابری فرصت‌های شغلی شده و در چرخه سودآور و کلان قاچاق کالاهای مختلف به داخل کشور، کارگری ساده است که در صورت سالم‌رسیدن خودش و سالم‌رساندن بارش، مزد اندکی را دریافت می‌کند.

نسل زد و محیط اجتماعی ایران

معین میثاق

نسل زد (Generation Z) یا آنچه در ایران به نسل دهه ۱۳۸۰ و اوایل دهه ۱۳۹۰ شناخته می‌شود، در یک زمینه اجتماعی خاص رشد یافته که تحت تأثیر تغییرات سریع فناوری، فشارهای اقتصادی و فرهنگی و تحولات سیاسی قرار دارد. این نسل که برخی آن را به‌عنوان نسل دیجیتال نیز می‌شناسند، در فضایی متفاوت از نسل‌های پیشین رشد کرده است؛ فضایی که نه‌تنها ویژگی‌های اقتصادی و اجتماعی خاص خود را دارد، بلکه به دلیل شرایط خاص ایران، با بحران‌ها و فرصت‌های منحصربه‌فردی نیز همراه بوده است. در ادامه، با بررسی ویژگی‌ها، چالش‌ها و فرصت‌های پیش‌روی نسل زد در ایران، سعی خواهیم کرد تحلیلی جامع از وضعیت اجتماعی این نسل ارائه دهیم.

ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی نسل زد در ایران: نسل زد ایران از بدو تولد با فناوری‌های دیجیتال و اینترنت آشنا شده است. این دسترسی به دنیای دیجیتال موجب شده که این نسل نه‌تنها اطلاعات بیشتری کسب کند، بلکه به‌طور مداوم در معرض ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و شیوه‌های زندگی گوناگون جهانی قرار گیرد. این امر باعث شده نسل زد نگرش بازتری درباره مفاهیمی مانند آزادی‌های فردی، برابری جنسیتی، عدالت اجتماعی و حقوق بشر داشته باشد. یکی از نتایج مهم این دسترسی، شکل‌گیری هویتی سیال در میان جوانان نسل زد است. بسیاری از جوانان این نسل در تلاش برای یافتن هویت خود و جدایی از کلیشه‌ها و هنجارهای سنتی، به آزمایش روش‌های جدید زندگی و بیان هویت خود می‌پردازند. این افراد، چه در حیطه سبک پوشش، انتخاب‌های شغلی و حرفه‌ای و چه در شیوه تعاملات اجتماعی، به دنبال تجربه‌ها و ارزش‌های جدید هستند.

تمایل به فردگرایی و شکل‌گیری هویت شخصی: نسل زد ایران بیش از نسل‌های گذشته به فردگرایی و استقلال شخصیتی تمایل دارد. برخلاف نسل‌های پیشین که به‌طور عمده به دنبال تطابق با هنجارهای اجتماعی و ارزش‌های خانوادگی بودند، نسل زد به‌شدت به استقلال و آزادی در انتخاب‌های خود اهمیت می‌دهد. این فردگرایی تا حد زیادی به دلیل دسترسی آنها به منابع متنوع اطلاعات و امکان مقایسه شیوه‌های زندگی متفاوت در سطح جهانی است که آنها را به دنبال کشف و بازتعریف خود سوق می‌دهد. این نسل به‌شدت علاقه‌مند است در همه جنبه‌های زندگی (شغلی، تحصیلی، تفریحی و...) انتخاب‌های شخصی و خاص خود را داشته باشد و به همین دلیل کمتر از نسل‌های گذشته به دنبال پیروی از الگوهای رایج است. حتی در مواردی که مجبور به رعایت قوانین و هنجارهای اجباری می‌شوند، سعی می‌کنند با استفاده از روش‌های خلاقانه، استقلال خود را حفظ کنند.

نگرش متفاوت درباره باورهای سنتی: نسل زد در ایران درباره مذهب و باورهای سنتی نگرشی متفاوت از نسل‌های گذشته دارد. بسیاری از جوانان این نسل که در خانواده‌ها و محیط‌هایی با باورها سنتی رشد کرده‌اند، به دلیل دسترسی به اطلاعات و دیدگاه‌های متنوع، تمایل بیشتری به بررسی و نقد باورها دارند. درعین‌حال این نسل ممکن است ارزش‌های مذهبی و سنتی را به شکلی که با دیدگاه‌ها و هویت فردی آنها همخوانی داشته باشد، بازتعریف کند.

نقش اینترنت و شبکه‌های اجتماعی در زندگی نسل زد: اینترنت و به‌ویژه شبکه‌های اجتماعی به نسل زد ایران فرصتی داده تا در گفت‌وگوهای اجتماعی و فرهنگی مشارکت کند. شبکه‌هایی مانند اینستاگرام، توییتر و تلگرام در این نسل بسیار محبوب هستند و زمینه‌ای را برای بیان نظرات، اعتراضات و حتی خلاقیت‌ها فراهم می‌آورند. این زمینه‌ها به نسل زد امکان می‌دهند که فارغ از محدودیت‌های اجتماعی و قانونی، به اظهارنظر و هم‌اندیشی بپردازند و دیدگاه‌ها و ارزش‌های خاص خود را بیان کنند. شبکه‌های اجتماعی همچنین به نسل زد کمک کرده‌اند تا همواره در جریان مسائل و رخدادهای جهانی قرار بگیرند و از رویدادها و جریان‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی مطلع شوند. به‌عنوان مثال، رویدادهایی نظیر جنبش‌های جهانی محیط‌زیستی، حقوق بشر و حقوق زنان، در ایران نیز تأثیرات زیادی بر جوانان نسل زد گذاشته است.

چالش‌های نسل زد در ایران؛ بحران اقتصادی و نگرانی از آینده: نسل زد در ایران به دلیل شرایط اقتصادی نامناسب، با چالش‌های فراوانی روبه‌رو است. افزایش نرخ بی‌کاری، کاهش فرصت‌های شغلی و بحران‌های اقتصادی نظیر تورم و کاهش ارزش پول ملی، این نسل را با نگرانی‌های زیادی مواجه کرده است. بسیاری از جوانان نسل زد احساس می‌کنند با وجود تحصیل و تلاش فراوان، امکان دستیابی به زندگی مطلوب برای آنها کاهش یافته است. این بحران اقتصادی باعث شده نسل زد به شغل‌های غیرسنتی مانند فریلنسینگ، کارآفرینی دیجیتال و تولید محتوا روی بیاورد. درعین‌حال، این شغل‌ها اغلب ناپایدار و با چالش‌های خاص خود همراه است که نگرانی‌های بیشتری برای آینده این نسل به همراه دارد.

بحران اعتماد به نهادهای اجتماعی و سیاسی: یکی از ویژگی‌های بارز نسل زد، بی‌اعتمادی به نهادهای اجتماعی و سیاسی است. این نسل به دلیل مواجهه با بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی متعدد، به‌شدت اعتماد خود را به نهادهای رسمی از دست داده است. این بی‌اعتمادی باعث شده که نسل زد بیشتر به شبکه‌های غیررسمی و مجازی روی آورده و از طریق این پلتفرم‌ها صدای خود را به گوش جامعه برساند.

فشارهای فرهنگی و اختلافات میان‌نسلی: نسل زد در ایران با چالش‌های فرهنگی متعددی روبه‌رو است. از یک سو، این نسل تحت فشار نهادهای سنتی و فرهنگ جامعه قرار دارد و از سوی دیگر، به دلیل دسترسی به دنیای مجازی، ارزش‌ها و نگرش‌های متفاوتی از نسل‌های پیشین دارد. این اختلاف‌ها باعث بروز تنش‌های اجتماعی و خانوادگی شده و نسل زد در تلاش است تا مفاهیم سنتی مانند خانواده، ازدواج و تعهدات اجتماعی را بازتعریف کند.

فرصت‌های پیش‌رو؛ نقش نسل زد در تغییرات اجتماعی: نسل زد به دلیل دسترسی به اطلاعات جهانی و آگاهی بالا می‌تواند نقشی کلیدی در تغییرات اجتماعی ایفا کند. این نسل با توجه به ارتباطات گسترده‌ای که از طریق فضای مجازی دارد، قادر است نظرات و انتظارات خود را به گوش جامعه برساند و فشار لازم را برای ایجاد تغییرات وارد کند. این تلاش‌ها به‌ویژه در حوزه‌هایی نظیر حقوق زنان، حقوق اقلیت‌ها و محیط زیست مشاهده می‌شود.

خلاقیت و نوآوری به‌عنوان یک فرصت اقتصادی: نسل زد، به دلیل مهارت‌های بالا در حوزه فناوری و تمایل به فعالیت‌های خلاقانه، می‌تواند به‌عنوان نیروی محرک رشد اقتصادی عمل کند. بسیاری از جوانان این نسل به دنبال راه‌اندازی استارتاپ‌ها و کسب‌وکارهای نوآورانه هستند و این ظرفیت می‌تواند به توسعه اقتصادی کشور کمک کند.

استفاده از فضای دیجیتال برای مشارکت اجتماعی: نسل زد ایران با ویژگی‌ها و ارزش‌های خاص خود، به دنبال بازتعریف مفاهیمی است که پیش‌تر به شکل سنتی در جامعه وجود داشته‌اند. این نسل به دلیل دسترسی گسترده به اطلاعات جهانی و فرهنگ‌های متنوع، انتظارات و نیازهای متفاوتی از نسل‌های گذشته دارد. چالش‌هایی مانند بحران اقتصادی و محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی، این نسل را به دنبال راه‌های خلاقانه و جدید برای تحقق آرزوهایشان سوق داده است. اگرچه این نسل با چالش‌های زیادی روبه‌رو است، اما از ابزارهای نوین و دیجیتال بهره می‌برد تا هویت و صدای خود را بازسازی کرده و برای بهبود شرایط تلاش کند.

یادداشت

هوشمندسازی شهر در دست شهروندان است

پریسا حاجی‌محمدی
دکترای کسب‌وکار حرفه‌ای DBA

در شهرهای هوشمند همه‌چیز ساده‌تر، ارزان‌تر و سهل‌تر پیش می‌رود؛ البته به شرطی که زیرساخت مناسب و قابل اتکا آن فراهم آمده باشد. وقتی از شهرهای هوشمند صحبت می‌کنیم، اصطلاحات تکنولوژیکی و دیجیتالی غالب هستند. موضوع این است که چگونه اینترنت اشیا، حسگرها و اتوماسیون، میان همه چیزهای دیگر زندگی، شهر ما را تغییر داده و نوآوری می‌کند و چگونه زندگی را برای شهروندان بهتر می‌کند؟

برای پرداختن به موضوعات مرتبط با شهر هوشمند، مهم این است که تعریف و اجرای «شهر هوشمند» به دست شهروندان است و هرچه شهروندمحورتر شود، ثبات بیشتری خواهد داشت و موجی از ابتکارات، شهر هوشمند را فرامی‌گیرد. این بر دو چیز متکی است: اول، ما باید نحوه نگرش به شهر هوشمند را بازتعریف کنیم، از تعاریفی که صرفا بر فناوری به عنوان عصای جادویی برای حل همه چالش‌های شهری تمرکز می‌کنند دور شویم و در عوض فناوری را به عنوان یک عنصر توانمندساز یا ابزار بالقوه در نظر بگیریم و سعی کنیم مدیریت شهری، «هوشمند» و جامعه‌محور شود. دوم، ما باید بر مفهوم «هوشمندی» بیشتر متمرکز شویم و کاری کنیم مشارکت فعال شهروندان را نظاره‌گر باشیم.

وقتی از هوشمندی در شهر صحبت می‌کنیم، این نکته حائز اهمیت است که حتی اگر افراد و شهروندان به‌طور فیزیکی در یک پروژه اجتماعی مدیریت یا مشارکتی نداشته باشند، می‌توانند در عوض به صورت مجازی مشارکت کنند. این امر باعث می‌شود ایده‌هایی برای شهر هوشمند آتی که با تحقیقات و ایده‌های ساکنان ایجاد شده است، هدفمندتر و در نتیجه مقرون‌به‌صرفه‌تر و مؤثرتر باشد. حتی می‌توان روی سرمایه‌گذاری شهروندان در پروژه‌های شهر هوشمند حساب کرد و در نتیجه افراد هوشمند بیشتر احساس می‌کنند که جامعه‌شان خود ارزش دارد و این انسجام اجتماعی را بهبود می‌بخشد.

شهروند هوشمند نه‌تنها به استفاده روزانه از فناوری دیجیتال عادت کرده، بلکه فردی است که احساس قدرت و حق مشارکت فعالانه در طراحی و بهبود خدمات عمومی آنلاین به نفع خود و به نفع شهر خود می‌کند و خود را در بهسازی امور شهری ذی‌نفع می‌داند. علاوه بر وجود فناوری‌ها، شبکه‌های حسگر و پایگاه‌های اطلاعاتی در همه‌جای شهر که برای شهروندان باید قابل استفاده باشد، شهر آگاه و هوشمند باید روح هم داشته باشد؛ به همین دلیل است که ساختمان‌ها و خدمات هوشمند به شهروندان هوشمند فعال نیاز دارد. با رشد سریع جمعیت جهان این نگرانی وجود دارد که با توجه به آنکه منابع سیاره محدود است، آیا فناوری‌های جدید در شهرهای هوشمند می‌توانند پاسخی به نیازهای فعلی و آتی جمعیت شهر باشند؟ کیفیت زندگی ساکنان شهرها را چگونه با فناوری‌ها بهبود می‌بخشند و آیا می‌توان اطمینان حاصل کرد که انسان همچنان در مرکز تصمیم‌گیری‌ها و اولویت زمان‌بندی و برنامه‌ریزی‌ها قرار دارد و ایفای نقش می‌کند؟ این هوش مصنوعی‌هایی که به کمک هوشمندسازی شهری می‌شتابند، مهارت‌هایی دارند که ما آنها را نداریم، بنابراین در پاسخ به انتقادات فزاینده از استراتژی‌های نوظهور «شهرهای هوشمند» در سراسر جهان، تعدادی از افراد و مؤسسات تلاش کرده‌اند از بحث شهرهای هوشمند به سمت تمرکز بر «شهروندان هوشمند» بروند.

بنابراین شهروندان هوشمند افرادی هستند که تصمیمات عاقلانه و پایداری با احتساب منفعت جمعی و مدیریت منابع می‌گیرند که به کیفیت زندگی عمومی شهری و معابر عمومی و فضاهای عمومی کمک می‌کند و مهم این است که آیا شهرهای هوشمند به زمینه ایدئالی برای ظهور کارآفرینی پایدار توسعه مقاصد دیگر مطرح‌شده در مدیریت شهری کمک می‌کنند؟